

خاتمه هفتاد

بر رندگانی سوزناک زن دانشمند
ب عقیقه ای که یک جوان شهوت‌ران
برده ناموسش را پاره کرده است

بقلم آقای

لطف اندر ترقی

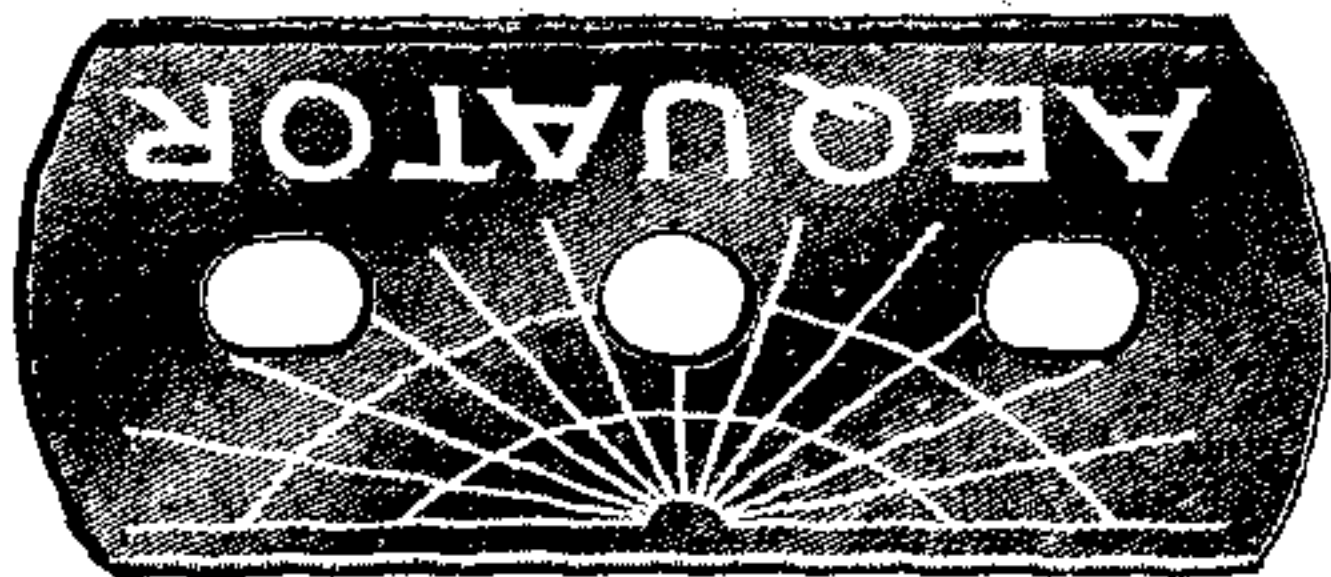
از نشریات مؤسسه خاور

شماره ۱۵۹

حق طبع محفوظ

قیمت هر جلد سه قران

(چاپخانه « خاور » طهران)



اگر تا حال تیغ (اکواتر) معروف بکره ای نخریده اید
 ی بخريد امتحان كنيد - اگر هم خیلی صرفه جوجهستند
 کن است محسنات آنرا از رفقای خود که استعمال کرده
 آیدرسید - راه بهتر اینکه در خواست کنید يك تیغه
 شما داده شود قراش نرم - دوام زیاد - قیمة ارزان
 عمده : بازار تجارخانه فکری فروش جزئی عموم خرازیها

حتماً باید بخرید

۴ قران

« ۵

« ۲

« ۳

رانیان در گذشته و حال

متور و نندگانی

کلیات حکیم عمر خیام

در کوس

POST OFFICE
 1904

خاتمه هندی

شرح زندگانی سوزناک زن دانشمند
و عقیقه ای که یک جوان شهوتران
برده ناموسش را یاره کرده است

1908 REELED آقا

نصف اندر قی

از نشریات مؤسسه خاور

نشریه ۱۵۹

حق طبع محفوظ

قیمت هر جلد سه قران

(چاپخانه « خاور » طهران)

آقای دکتر مسعود خان شریف



این کتاب را بدوست ذی قیمت آقای دکتر مسعود خان شریف ، تقدیم میکنم زیرا دوستی گرانبها تر از ایشان که هم از لحاظ منافع عمومی جامعه و هم از نقطه نظر خصائص و صفات ممتازه صمیمیت کامل باشد پیدا نکرده ام .
در میان طبقات گوناگون اجتماع هر طبقه ای بدرجه منافعی که بجا می آید برساند بگردن جامعه حق داشته و قابل ستایش است و بگمان من از تمام طبقات اجتماع خدمتگذار و بحال عموم دعوت و بالنتیجه قابل ستایش تر اطباء هستند

زیرا اینها حافظ جان و روح جامعه میباشند و تمام کارها و خدمات دیگری که برای جامعه میشود فرع این اصول هستند. بهمین جهت است که در شرع اسلام حق طبیب از حقوق واجبه است و بهمین دلیل است که ملل عظیم الشان و زنده دنیا بیش از هر چیز به حفظ الصحه عمومی و طبیب حاذق اهمیت میگذارند

یکی از نویسندگان انگلیس راجع به رو کفلر بنخشنده معروف امریکائی، که ملیونها ثروت خودش را در راه منافع عمومی بذل کرده مینکازد:

عظمت و افتخار رو کفلر برای این نیست که اینهمه ثروت بدست آورده و در راه منافع عموم وقف کرده است، بلکه بیشتر برای این است که قسمت اعظم ثروت بیحد خودش را در بهترین طریق نافع بحال جامعه خرج کرده و آن حفظ الصحه عمومی است»

مبنی بر عقیده این نویسنده انگلیسی است که من امروز این کتاب خودمرا که از لحاظ ناموس خود پسندی آنرا دوست میدارم بیکی از اطباء محترم طهران تقدیم میکنم

مقدمه

زیرا من بافکار و معلومات طبیی او ایمان دارم و معتقدم که خدمات مهمی بجامعه من کرده ، زیرا علاوه بر فوائد عظیمی که تاکنون هموطنان من از ذوق مستقیم و حذاقت او برده اند و قطع نظر از اینکه جان صد ها اشخاص را تاکنون از چنگال مرگ و هانیده است من جان و صحت خودم را بیش از هر چیز دوست دارم و اختیار ایندو در دست این طبیب ذیقیمت است

ترقی



خانم هندی

يك روز اداره انتظامات كلكته در ضمن راپورتهاى كه
مامورين انتظامات داده بودند راپورت ذيل را شاهد كرد :
« سه روز است در ناحيه ۲۴ زنى در يك اطاق كوچك
مشرف بخيابان (كلاراستريت) منزل كرده . داراى حالات
غريبى است كه توليد سوء ظن ميكنند . اغلب ساعات روز
مشغول خواندن اشعار سوزناك و غم انگيز و زدن و بولون است
و تمام شبها هم غالباً تا بزديك صبح گريه و نوحه و زاري ميكند
و اشعارى هم كه ميخواند همه راجع به بدبختى خودش است
با هيچكس معاشرت ندارد و حتى اين سه روزه بگمرتبه هم
از اطاقش بيرون نيامد . فقط گاه گاهى در مقابل در اطاقش
كه رو بخيابان باز ميشود نشسته و بطرز عجيبى به عابرين نگاه
مي كند . من گاه الا ار حر كات و اعمال اين زن ظمين هستم
و اگر اجازه دهيد تفتيشات لازم در منزل او بعمل آورده و علت
آمدنش را باين خيابان و علت گريه و زاري او را تحقيق نموده
راپورتش را بعرض برسانم - پليس نمره ۴۲۶ »
اين راپورت چندان تاثير در اداره پليس نكرد و جزء
راپورتهاى معمولى رسيدگى شده و بجريان خودش افتاد زيرا
از اين نوع قضايای عجيب در كلكته زياد اتفاق ميفتد .

روز بعد راپورت دیگری بشرح ذیل با اداره پلیس رسید
« چند روز است زنی در خیابان (کلار استریت) در یک
اطاق کوچک منزل کرده و شب و روز گریه و زاری میکند و
شعر میخواند و ساز میزند بطوریکه ساکنین اطاقها و خانه های
اطراف اطاق او همه از آواز سوزناک و ناله های او محزون شده
و بشکایت آمده اند بنده او را ندیده ام ولی یک نفر زن را مأمور
کردم که بوسائلی دبر و زرداورفته و هر چند خواسته از حالات
و از علت ناله و بدبختی او تحقیقات کند نتوانسته است . مطابق
ظهارات او اینمخانم دارای جمالی کامل و فوق العاده قشنگ
و زیبا است حالات اینزن تولید سوء ظن شد بدی می کند و
اگر مقتضی است اجازه فرمائید رسماً منزلش را تفتیش کرده
و از حالات او تحقیقی شود پلیس نمره ۶۲ »
این راپورت دوم در اداره پلیس کلاکتہ تولید سوء
ظن کامل نمود و کارکنان اداره مزبور را بخود جلب کرد
قضیه را به رئیس اطلاع دادند و ابلاغ ذیل فوراً صادر شد :
« اداره انتظامات ناحیه ۲۴ . بغوریت در خصوص خانمی
که اخیراً در خیابان « کلار استریت » منزل کرده تحقیقات
نموده نتیجه را اطلاع دهید علناً و رسماً در منزل او داخل نشوید
ولی اگر سارج هر چه ممکنست تحقیق نموده و فوری راپورت دهید
در این مورد حکم فریق مأمورین پلیس در خیابان (کلار استریت)

مشغول تحقیق شدند ولی هر چه تفتیش و تحقیق کردند به نتیجه‌ای نرسیدند زیرا هیچکس از حالات او اطلاع نداشت کسیکه بیش از همه از حالات او اطلاع داشت شعبه مربوطه کمپانی « لاورلد » بود که عمارت های این خیابان همه متعلق بان کمپانی است و اجاره میدهد فقط عضو مربوط شعبه این کمپانی که به خانم مزبور اطاق اجاره داده بود اظهار داشت که خانمی خیلی زیبا روز ۲ ماه اگوست نزد من آمده و این اطاق را روزی ۶ روپیه اجاره کرد، باو گفتم چرا شما در مهمانخانه منزل نمی‌کنید که غذا و لوازم آسایش از هر حیث فراهم است؟ گفت میخواهم حتی الامکان از جمعیت دور باشم و از این جهت در مهمانخانه نمیتوانم زندگی کنم. اسباب و اثاثیه ای هم همراه نداشت فقط يك چمدان و يك کیف كوچك چرمی داشت. از قیافه او آثار عفت و نجابت و حزن و اندوه آشکار بود. اطاق را يك ماهه اجاره کرده ۹۰ روپیه اجاره یا نژده روز را مطابق قانون کمپانی پرداخت و قبض گرفت و رفت. من هم يك نفر مستخدم فرستادم که اطاق را تحویل او داد. از آنروز تا کنون هیچ او را ندیده ام.

مأمورین تحقیق عدم موفقیت خود را در کشف حالات خانم مزبور بر رئیس اداره انتظامات ناحیه ۲۴ اطلاع دادند. اداره مزبور فوراً راپورت این مأمورین را بضمیمه شرح ذیل با اداره

پلیس فرستاد :

« مفتخراً راپورت های مأمورین رادر خصوص تحقیق از حالات خانمی که تازه در خیابان کلاراستریت منزل کرده ضمیمه این عریضه تقدیم می کنم راجع بحالات او هیچ چیز از خارج کشف نشد : اگر اجازه فرمائید رسماً اورا جلب و تحقیق کرده نتیجه را بعرض برسانم . رئیس اداره انتظامات ناحیه ۲۴ . »

این راپورت بیشتر باعث تعجب و سوء ظن اداره پلیس کلکته شد ، قضایا را فوراً به رئیس کل اطلاع دادند ، رئیس کل پلیس کلکته مستر « شارلوا » از مأمورین زبردست و متفکر لندن است که سالها در اداره پلیس لندن کار کرده و مدتی هم معاون اداره پلیس منچستر بوده است . مستر شارلوا بلافاصله او امر اکیدی با اداره پلیس مخفی صادر کرد که تمییز حالات این خانم را نموده نتیجه را اطلاع دهند و همچنین ستوراتی با فرادپلیس مأمور کارهای راه آهن که فقط مأمورین از حالات مسافرین و واردین و خسارچین تحقیقات نمایند . اد برای اینکه مشاهدات و تحقیقات مفصل خود را راجع بخانمی که چندی قبل بانام و نشانی مخصوص وارد کلکته شده اطلاع دهند .

در اثر این ابلاغات شدید مفتشین استنسیون های راه آهن با پلیس های مخفی کلکته همه بکار افتادند و با کمال فعالیت شروع بکار کردند و در میان تمام این مفتشین فقط مفتش مخصوص کار راه آهن بمبئی راپورت ذیل را که حاکی از کشف قضیه خانم مزبور و ورود او بکلکته است داد

« مفتخراً بعرض میرساند : در نتیجه تحقیقات دقیق معلوم شده که خانمی با این نشانی ها و آثاری که همین فرموده اید از بمبئی شش روز قبل وارد کلکته شده - نامش ساباج است اثاثیه و اسبابی جزیک چمدان همراه نداشته - از قرار اطلاعات دقیقی که بدست آورده ام در قطار راه آهن هم حالات حزن انگیزی داشته و با هیچکس تکلم نمیکرده و مثل يك مادر فرزند مرده دائماً در فکر و خیال غوطه ور و گاهی هم در همان قطار اشکش جاری میشده و نمی توانسته است خودداری کند

« این حالات عجیب و این حزن و اندوه فوق العاده و سکوت او جلب توجه مسافرین قطار را نموده و نظر بقیافه جذاب و چشمهای نمکین و اندام متناسب که روی هم رفتن او را مظهر حسن و جمال نموده است يك عدم از مسافرین اطراف او جمع شده و بعضی میخواسته اند با او دوست شوند

و بعضی هم اصرار داشته اند که بفهمند علت این حزن و اینگریه او چیست و چرا هر دقیقه يك آه سوزناك ميكشد حتی بكافر از پسر های یکی از راجه های حدود دهلی که از اروپا به بمبئی وارد شده و از بمبئی نظرف کلاکتہ میآمده در بین راه حاضر شده است تا ۴۵۰ هزار روپیه به خانم مزبور بدهد در صورتیکه خانم حاضر بزنا شوئی با او بشود ولی سباج قبول نکرده است

« حتی پسر از وروده استاسیون و پیاده شدن مسافرین تقریباً تمام مسافرین قطار اطراف خانم مزبور جمع شده و عده ای هم علت حزن و اندوه و گریه او را پرسیده اند ولی چیزی نفهمیده اند و بهمه جواب میداده که نظر بك پیش آمد خانوادگی من قدری دل گرفته و محزونم و بکلاکتہ برای گردش و تفریح و رفعم هم و غم میروم پس از خروج از کار راه آهن هم در يك اتومبیل کرایه ای نشسته و نظرف خیابان (مداستریت) رفته است . بیش از این بنده اطلاعی از حالات او ندارم »

این راپورت بیشتر نظر اداره پلیس را جلب کرد و زیادترباعث سوءظن اداره مزبوره در باره خانم مشارالبها شد و چیزی که هر روز بسوءظن و توجه اداره پلیس میافزود

رایه رتھای مأمورین پلیس خیابان « کلار استریت » بود که
هر روز راجع باین خانم و گریه و حزن او و حالات عجیب
و مخصوص او میدادند

خانم هر روز عصر در جلو بالکن اطاقش که رو بخیابان
بود مینشست و دو کوزه گل خیلی زیبا در مقابل خودش
مستقر میگذاشت و ببولوش را در دست گرفته بتنهائی میزد و
گاهی هم اشعار سوزناک که همه حاکی از بدبختی زن و
بینوائی ضعفاء بشر و مذمت بی ناموسی و جنایات جامعه
بشریت و فساد قوانین دنیا و مضار اجتماع و غیره بود می
خواند و غالباً اشکش جاری بود و گاهی هم های های گریسته
با صدای بلند و داغخراش از بیچارگی و بدبختی خودش تاله
میکرد و آه میکشید.

این حرکات خانم باعث تعجب و توجه عبور کنندگان
از خیابان مزبور و مسکنه اطراف اطاق او شد و بفاصله چند
روز کم کم شهرت عجیبی در شهر پیدا کرد و مردم هر روز
عصر پس از فراغت از کار بجای رفتن بیابغ های عمومی و
گردشگاهها در خیابان (کلار استریت) پای بالکونی که
خانم مزبور در آنجا می نشست جمع شده و با حالت بهت و
تعجب بقیافه جذاب و منظره زیبای او نگاه کرده و از صدای

ویولون و آواز سوزناك و حزن و اندوه و گریه اش متعجب
میشدند و همه علت این حزن و اندوه او را از یکدیگر می
پرسیدند ولی از علت آن هیچکس اطلاع نداشت
ساده‌مایس ریود که یکی از ادباء معروف هند است
در خصوص این خانم چنین مینویسد :

« واقعاً حالت خانم بقدری حزن‌انگیز بود که ممکن نبود قلب
هیچ بیننده‌ای از دیدن منظره جذاب او و هیچ شنونده‌ای
از شنیدن آواز سوزناك او محزون نشود قطرات اشکی که بر روی
دو گونه سرخ او جاری میشد درست مانند قطرات شبنمی بود که
هنگام صبح بر روی برگ‌های گل سرخ باقیمانده باشد و دانه‌های
درشت مروارید را بیاد می‌آورد که در روی پارچه حریر کلی رنگ
غلط زنند. چشم‌های جذاب او درست مانند يك آهن ربای
قوی بود ولی در عوض آهن دلهای بینندگان را می‌ربود ،
نگاه‌های پر حسرتش در آن واحد قلب تماشا کنندگان را
هم‌پراز شادی و فرح و هم‌پراز غم و اندوه میکرد ، زلف‌های خرمائی
رنگش که گاه گاهی در اثر وزش باد پریشان گردیده و
بر روی پیشانی و صورتش پراکنده میشدند زیباترین منظره
ها را در مقابل چشم مجسم مینمود ناله‌های سوزناك و چگر
خراش او مانند نیشتر تیزی بود که قلب اشخاص را که

گوش میدادند مجروح میکرد»

اینموضع خانم هر شب از یکساعت بغروب آفتاب تا دو ساعت از شب گذشته ادامه داشت وبعد از آن صدای ویولون خانم قطع شده و خانم باطاق خود میرفت و جمعیت تماشاچیان نیز متفرق میشدند

تدریجاً صیت شهرت و جمال خانم بجائی رسید که تقریباً قسمت اعظم مردم تقریبحشان این بود که عصرها درخیابان (کلار استریت) جمع شده و خانم را تماشا کنند و صحبتی که بیش از همه در دست و دهان مردم افتاده و تمام طبقات از آن گفتگو میکردند راجع باین خانم بود

اجتماع تماشاچیان در خیابان (کلار استریت) بعدی رسید که رئیس اداره انتظامات ناحیه ۲۴ کلکته مجبور شد راپورت ذیل را باداره کل پلیس بدهد:

«مفتخراً بعرض میرساند: قضیه خانم مجهول الهویه ای که در دو هفته قبل در خیابان (کلار استریت) وارد شده و سابقاً راپورتی تحت نمره ۲۳ ۸۴ راجع بان عرض کردم فوق العاده کسب اهمیت نموده. زیرا این خانم هر روز عصر جلو بالکون اطاقش می نشیند و شعر میخواند و گریه

میکنند و مردم هم در خیابان جمع شده و او را تماشا میکنند بطوریکه از نزدیک غروب آفتاب تا دو سه ساعت بعد از غروب عبور و مرور در خیابان مزبور خیلی مشکل است و باعث زحمت افراد پلیس گردیده است

« دیروز يك طفل نه ساله که با مادرش برای تماشای این خانم آمده بود بواسطه فشار جمعیت زیر دست و پا رفته و اگر پلیس همان دقیقه نرسیده بود طفل خفه میشد و با وجود این شانه طفل سخت مچرخ شده و فعلاً در مریم‌بخانه است » این بنده با وجودیکه سوء ظن شدید از روز اول نسبت

با این خانم داشتم نظر با امر محترم عالی که تحت نمره ۲۱۴۳۲ صادر شده بود از او جلوگیری نشد ولی علاوه بر زحمت پلیس و عبور کنندگان ممکن است باعث تلفات در میان تماشاچیان هم بشود. متمنی است اجازه فرمائید یا او را جلب و تحقیقات نمایم باینکه اقلایقغن شود که بعد از این عصرها در جلو بالکون اطاق نه نشینند. رئیس انتظامات ناحیه ۲۴ در تعقیب رسیدن راپرت فوق با اداره کل پلیس ایالتی از طرف مستر « شارلوا » رئیس کل پلیس امرائید صادر شد که فوراً خانم را از آواز خواندن و گریه و ناله کردن و نشستن در جلو بالکون اطاق ممنوع نمایند و مخصوصاً در حکم مزبور

قید شد که ابدأً جز ممانعت از اعمال او که باعث جلب جمعیت شده بهیچوجه متعرض نشوند .

از طرف دیگر دو نفر دیگر از پلیس های مخفی کلانته که یکی از آنها « هاروات » زن معروف و یکی از زبر دست ترین پلیس های مخفی بود بر عده سابق علاوه شده و بانها تاکید شد که حتماً بهر وسیله است در ظرف ۶۴ ساعت سوابق خانم مزبور و علت آمدن او به کلانته و علت حرکات حزن انگیزش را کشف کند و همچنین به پلیس های مخفی که سابقاً مأمور کشف قضیه خانم شده بودند امر را کیدی از طرف رئیس کل صادر شد که تا ۶۴ ساعت نتیجه تحقیقات خود را در خصوص خانم اطلاع دهند .

فوراً از طرف اداره انتظامات ناحیه ۲۴ به خانم اخطار شد که بعد از این نباید در جلو بالکون اطاقش به نشیند و قتیکه مأمور این قضیه را بخانم اخطار کرد موقعی بود که خانم حسب معمول هر روزه مهبای بیرون آمدن از اطاق و بیرون زدن بود از شنیدن این خبر خانم فوق العاده متاسف و غمناک شد و گفت :

مقصود از ممانعت من بیرون آمدن از اطاق و نشستن در بالکون مقابل خیابان است با آواز خواندن و ناله کردن و

و بولون زدن من ؟ اگر مقصود نشستن من در بالکون
اطاق است که جلب توجه جمعیت را می کند اهمیتی ندارد
و من بعد از این ابدأ در بالکون اطاق نخواهم آمد و اگر مقصود
آواز خواندن و بولون زدن من است این قضیه مشکلی است
و ترش برای من خیلی دشوار است زیرا برای یک زن
بدبخت و ماتم زده و غریبی که طبیعت منتهای بدبختی
را نصیب او نموده گریه کردن و شعر خواندن و بصدای
ویولون خود گوش دادن و سیاه تسلیتی است پلیس
در جواب اظهارات خانم گفت :

شما حق ندارید بعد از این ویولون بزنید ، حق ندارید شعر
و آواز بخوانید ، حق ندارید صدای گریه و ناله خود را بلند
کنید ، حق ندارید در جلوی بالکون اطاق بنشینید و خلاصه
هر حرکتی که باعث جمع شدن جمعیت پای این اطاق بشود
شما حق ندارید بکنید

خانم پس از شنیدن این بیانات تند پاپیس در
حالتی که روی نخت خواب خود تکه داده بود اشکش
سرازیر شد و گفت :

شما نمیتوانید ار شعر و آواز خواندن و ویولون زدن من جلو
گیری کنید ولی گریه و ناله را نمی توانید جلو گیری
کنید زیرا اینها شراره های آتش قلب من است و ممکن نیست من
بتوانم آنها را خاموش نمایم . بعد از پلیس خواهش کرد که

نزد رئیس انتظامات ناحیه رفته و بلکه از او اجازه بگیرد که
که فقط خانم در نواختن ویولون در داخل اطاقش دره واقفم
قبل از ظهر که مردم کمتر بیکار هستند و کمتر جمع میشوند
آزاد باشد. پلیس در جواب این خواهش خانم اظهار داشت:
من نمیتوانم این خواهش را از رئیس بنمایم. خود شما خوب
است با داره تشریف آورده و با رئیس صحبت کنید.
این را گفت و رفت.

این پیش آمد غصه و اندوه خانم را چندین برابر کرد
و بقدری متأثر شد که هنوز پلیس چند قدم نرفته بود که یک
مرتبہ صدای گریه خانم بلند شد و وی فوراً صدارا در گلوی
خود خفه کرد و سر را میان دوزا نو گذارده و آهسته آهسته
زار زار بنای گریستن را گذاشت.

مردم امروز حسب المعمول هر روزه بای بالکون اطاق
خانم جمع شدند ولی خانم را ندیدند پلیس خیلی مراقب بود
که خلاف انتظامی رخ ندهد. جمعیت تا سه ساعت بعد از
غروب در خیابان « کلراستریٹ » منتظر بودند و بعد
تدریجاً متفرق شدند.

صدای ناله و آواز ویولان خانم قطع شد و صدای شهرت
او که در کلکنه پیچیده و حتی به بعضی شهرهای دیگر نیز

سرایت کرده بود روز پر روز بزرگتر میشد. مردم همه با هم صحبت این خانم را میکردند. چرا بد شروع بنوشتن اخباری را جمع با و نمودند و هر روز ستونهای از روزنامه ها را اختصاص به نوشتن شرح احوال و حرکات و خصوصیات خانم و حدیثاتی که درباره او میزدند می دادند.

خوشبختی در اجتماع مدرجات جراید کلکته

خوشبختی برای بشر در این دنیا بهیچوجه موجود نمی شود. نوع انسان با ساختن روح و جسمی و فکری که فعلا داراست بهیچوقت به سعادت حقیقی نخواهد رسید انسان همیشه در جستجوی خوشبختی است و تنها چیزی که بشر را در قید حیات نگاه داشته امید بدست آوردن سعادت است و با وجودیکه از اول خلقت بشر تا کنون حتی یک مرتبه هم برای یکی از افراد انسان این امید نتیجه نرسیده باز انسان موهوم پرست برای رسیدن به سعادت تلاش مینماید و هر روز بخود وعده فردا را برای نایل به خوشبختی میدهد

فرزندان بشر در این دنیا مانند تشنگانی هستند که در میان وسیم و سوزان به طلب آب میروند و هر درخشندگی

که از دور می بینند خیال میکنند آب است فوراً با خود حال
بطرف آن می آشتابند ولی وقتی بان نزدیک شدند می بینند
از آب چیزی نیست و اشتباه کرده اند

امروز با اصطلاح تمدنین دنیا بشر وارد مراحل همی
از تمدن شده و در این مرحله سرعت سیر انسان برای
رسیدن به خوشبختی خیلی زیاد است

آن منجم بزرگ انگلیسی می خواهد با کرم ریخ
مکالمه نماید . آن عالم مشهور آلمانی در صد
است بوسیله کوله ای که ساخته بکره ماه مسافرت
کنند ، آن دانشمند فرانسوی مشغول سعی و کوشش
است که از ظهور مرکب برای انسان جاویدگیری کند
آن مهندس آمریکائی می خواهد عمارت صد طبقه
بسازد ، آن مخترع معروف مشغول تجربیات است
که بوسیله باروت اتومبیل را حرکت دهد ، آن
صنعتگر بزرگ مشغول ساختن اتومبیلی است که
بتواند از روی زمین بیرون

اینها همه شب و روز کار می کنند و زحمت می کشند نه
از خواب لذت می برند و نه به خوراک چندان اهمیت می
دهند و تنها چیزی که نقطه نظر آنها در این همه زحمت و
جاریت است رسیدن به خوشبختی میباشد . اینها تا وقتی
با جراثیم خیالات خود موفق نشده اند خیال می کنند

آن ساعتی که مقاصدشان اجراء شد شاهد خوشبختی را در
آغوش خواهند گرفت ولی وقتی بمقصد رسیدند تازه میبینند
که از خوشبختی خبری نیست و اشتباه کرده اند آنوقت است
که مثل همان تشنه سرگشته در بیابان بجانب دیگر میدوند
و منتهای سعی و کوشش خود را برای رسیدن به نقطه مقصد
بکار میبرند ولی وقتی رسیدند می بینند اشتباه کرده بودند
و باز بطرف دیگر میدوند

امروز بشر باصطلاح از توحش خارج و متمدن
شده است ولی آیا بشر متمدن امروز خوشبخت تر از بشر
وحشی دیروز است؟

آنروزی که بشر مانند حیوانات در مغاره های کوه و گودالهای
بیابان زندگی می کرد فقط يك آرزو داشت و آن بدست آوردن
طعمه و سدجوع خود بود بشر امروز بهیچ قیدی از این قیود
موهوم امروزی مقید نبود هیچ يك از این آرزوها و شهواتی
را که امروز انسان دارا است نداشت آنروز خیال پوشیدن
لباس دست صد ایره زندگی کردن در بزرگترین عمارات حرکت
کردن با اتومبیل باختن هر شب هزارها لیره در قمارخانه و از
این قبیل چیزها نمیکرد و بالطبع مجبور نمیشد برای رسیدن
باینها دروغ بگوید حتمه بازی بکند مایه نهای فرزندان
بشر را بخاک و خون به غلطانند صدها و هزارها زن را

پیشوهر و پدر را بی پسر و پسر را بی پدر بکند محبوب
نمیشد دزدی و راهزنی بدبایند و بعد هم رفتار شود
بلکه چند روزی یک زندگانی آرام بی صدا و پیرای
آسایش میکرد و میرفت

مبنی بر همین اصل است که سماج خانم هندی آن زن
تحصیل کرده و دانشمند بدبختی که بهلوان این حکایت است
از بدبختیهای خود ناله میکند و تمام آنها را مولود جامعه و از
حضرات اجتماع و تمدن میشمارد.

این خانم بدبخت در یکی از یادداشتهاش که پیش از
گرفتاری ارتقاها آنها بدست مدعی العموم افتاده چنین مینویسد
امروز مرا فاحشه میخوانند مرا بی ناهوس میگویند
بی شرف مینامند « مردمان نجیب و باشرف از معاشرت
با من اجتناب می کنند امروز سیاه ترین انگه نیک
دامان مرا ملوث کرده زشت ترین سطور بدبختی
بر پیشانی من نوشته شده جر برای شهوت رانی
و خاموش کردن شعله هوا و هوس این و آن در نظر
مردم هیچ قیمتی ندارم از ترس نیک و از وحشت بدگویی
مردم جرأت ندارم بگویم که من از بزرگترین فامیلهای
هستم جرأت ندارم برادر خود مرا که در سن
دو سالگی او من بوسیله آن جوان جنایتکاری که
سبب فاحشگی من شد از خانه بیرون رفته و امروز نمیداند
که یک چنین خواهر بدبختی هم دارد بمردم معرفی کنیم
من امروز بدبخت ترین موجودات دنیا هستم
زیرا ایاس بی ناموسی پوشیده و فاحشه شده ام . ایا

اگر این اجتماعات امروزی نبود و من در دوره ای بودم که بشر در مغاره کوه ها و در پیاپی آنها زندگی میکرد باز هم من فاحشه میشدم و ایالکهنک بر پیشانی من زاده میشد؟

دو روز بعد از آنکه یلیس کلکته خانم سااج را از ویولون زدن و آواز سوزناک خواندن مانعت کند روزنامه «بیت کلکته» مقاله ای با عنوان «محکوم پنج قهار طبیعت - سااج» دریافت کرده که در مقدمه آن جمله ذیل نوشته شده بود: «بنام حقیقت و برای اطلاع اشخاصی که دارای فکر عمیق و قلب پر عاطفه و روح پر احساس هستند تمنا میکنم مقاله ذیل را که شرح حال يك زن ضعیف و بیگناه و شرح مضار و مفاسد اجتماعات بشری است در آن جزیده شریفه درج فرمائید» مقاله مزبور همان شب در روزنامه (بیت کلکته) درج شد و انتشار آن مانند تویی که در فضای مملکت وسیع هند منفجر شود صدا کرد و آن شماره روزنامه ۲۴ هزار نسخه علاوه بر معمول سابق بفروش رفت.

این مقاله بار دیگر افکار عمومی را متوجه خانم کرد بار دیگر مردم از واقعه این خانم دچار بهت و حیرت شدند مقاله ای که خانم برای روزنامه فرستاده بود خیلی مفصل است همین جهت در این کتاب از نوشتن تمام آن خود داری

نموده و فقط بذکر بعضی از جملات آن اکتفا میکنیم و آن
ها از این قرار است ،

هیچکس نمیتواند احساس کند من چقدر بدبختم و چگونه
در زیر چنگال بیرحم طبیعت و اجتماع دست و پا میزنم زیرا
هیچکس تاکنون بدرجه بدبختی من در این دنیا نرسیده است .
من بدبختم و سر چشمه بدبختی من قلب لطیف
و روح حساس ، و مغز متفکر من است

من بدبختم زیرا طبیعت لطیف ترین قلب ها را بمن داده و در
عین حال آنرا با فجع ترین طرزی مجروح نموده است بدبختم
زیرا طبیعت مرا دارای روحی حساس آفریده که از دقیق
ترین و کوچک ترین نااملایمات دردناک میشود بدبختم زیرا
معنی بدبختی را می فهمم و مفاسدی را که جامعه بشریت و دنیا
دار است با چشم عقل میبینم ،

احساسات زن از مرد رقیق تر است هوش و فطانت زن از
مرد بیشتر است قلب زن از قلب مرد لطیف تر است و باین
جها ت زن بدرجات از مرد بدبخت تر است . من از تمام
زنها بدبخت ترم زیرا چیزهایی که زن را بدبخت تر از مرد کرده
در من از تمام زنها بیشتر است